منوچهر جمالی

حکومتی که قانون اساسی ندارد

تا قانون ونظم ، از ملت نتراود
حکومت ، دشمن ملت است

حکومت ، به نظمی در اجتماع گفته میشود که از کل ملت بتراود ، و همه را به هم پیوند بدهد ، و همه را به گونه ای به هم پیوند بدهد که باهم ، سازنده شوند . این نظم اجتماعی ، در سازمانی به خود شکل میگیرد که حکومت نامیده میشود . نظمی و حکومتی و قانونی، که از ملت نتراویده است ، در گوهرش از ملت بیگانه است ، و برای سلطه یافتن برملت ، باید قهر وخشونت وجبر بکار برد ، و این سلطه خواهی ، بخودی خود، به بیگانگی و تضاد با ملت میکشد. این دو گانگی ملت و دولت که غالبا به تضادآن دو میکشد ، فقط يك راه حل دارد، و آن اینستکه نطم و قانون که شیوه پیوند یابی اجتماعست، مستقیم از خود ملت بتراود . مسئله این نیست که حکومت و یا حاکم ، با ملت ، قرارداد ببندند ، چون قرار داد ، هنوز استوار بر این ثنویت ملت و حکومت است . ملت، میخواهد این ثنویت (دوتاگرائی) را براندازد. درجامعه فقط يك شاه وجود دارد و آن ملت است. حکومتی، جز ملت نیست. نظمی و قانونی جز زاده ازگوهر ملت نیست . مسئله اینست که قانون و نظم ، تراوش اندیشه ها و خواستها و آرزوهای همه ملت باشد . از روزیکه آرمانهای » برابری و آزادی و داد و قانون برای همه « در جهان مانند برق پخش شدند، و دلهای همه را ربودند و همه را منقلب ساختند ، » هستی حکومت « آنسان که هزاره ها واقعیت داشت، متزلزل شد . چون در همه حکومتهائی که تاریخ میشناخت

، این آرمانها ، برای همه نبودند .برابری در میان موءمنان ، و نابرابری برای کفار و ملحدان و مشرکان، با این »برای همه« سازگار نبود . برای همه، تبعیض میان موءمنان و غیر موءمنان ، تبعیض میان طبقات ، تبعیض میان زن ومرد، تبعیض میان اقوام ، تبعیض میان اعضاء داخل گروه خود ،و اعضاء گروه دیگر را نمیشناخت . خرد ، ارزشهای اخلاقی و دینی و اجتماعی را فقط در کلیتش می پذیرفت . این ارزش نبود که در قانون با مسلمان شیعه، برابر باشیم ،و با سنی و مسیحی و زرتشتی و یهودی و بهائی و شیخی و بابی و ... نابرابر . این ارزش نبود که اعضاء داخل دین و حزب را برخوردار از حقوق مساوی بکنم ، و اعضاء خارج از دین و حزب را محروم از آن حقوق . خرد ، مهر باطل براین گونه تبعضات زد ، و اینها را جزو ضد ارزش ، از در بیرون راند . تنها شانس بقای هر دینی و حزبی، امروزه اینست که این کلیت ارزشهای انسانی را برای همه بپذیرد ، وگرنه در تضاد با خرد والای انسان قرار میگیرد ، اینها ارزشند ، وقتی برای همه انسانها هستند . وضد ارزشند، وقتی فقط برای همعقیدگان و همگروهان خود معتبرند . خرد، این ارزشهای دین را گسترش داد و برای همه ساخت ، و اخلاقی جهانی پدید آورد که تبعیض حقوقی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را بکلی ضد ارزش ساخت . خرد ، اخلاقی آزاد از محدودیت ها و تنگناهای ادیان پدید آورد . روزگار درازی ، حکومتها ، بر پایه سلطه یك اجتماع ، که نظامش از دین و مذهبش سرچشمه میگرفت ، برسایر اجتماعات ، در همان جامعه قرار داشتند . اجتماعات دیگر، در جامعه بزرگ ، راهی جز این نداشتند که تسلیم نظم آن اجتماع و دینش بشوند . ولی اکنون آرمان آزادی برای همه + برابری برای همه + داد برای همه ، چنان حقانیتی از خردهای مردمان یافته ،که دیگر این سلطه را نمیتواند تاب بیاورد . این توهین به خرد منست که در جامعه من ، یك مسیحی یا زرتشتی یا بیدین ، از حقوقی فروتر ازمن برخوردار باشند . من اگر این را تاب بیاورم ، خودم خردم را پایمال میسازم ،و اخلاق والائی که از خرد انسانیم روئیده ،

تباه میسازم . بدین ترتیب ، اندیشمندان سیاسی و اجتماعی و فلسفی ، نظامهای تازه ای اندیشیدند، تا بتوان این آرمانهای آزادی و برابری و داد و قانون برای همه را واقعیت بخشید. دراین راستا بودکه مفهوم »قانون اساسی« پدید آمد . آنچه در ایران » قانون اساسی « نامیده شد ، عربها به آن » دستور « میگویند که یك واژه ژرف فارسی است که متأسفانه امروزه در ایران به معنای غلط » حکم و فرمان « بکار برده میشود . دستور در اصل » دست + ور daste+var« بوده است . دست ، نام سیمرغ بوده است ، به علت اینکه دست که به معنای ده هست ، نماد ، همآهنگی در کثرت میان ده انگشت « بوده است که از پیوند خود انگشتها پیدایش می یافته است . امروزه هم » دستور زبان « بیان همین زایش قواعد و قوانین زبان ،در اثر همآهنگی اجتماع و تحولات اجتماع و تحول پذیری اجتماعست . کسی دستور زبان را » جعل نمیکند« . دستور هر زبانی ، از ملت میزاید . قانون هم که همان واژه کانون فارسی است ، چند معنا دارد . یکی به معنای اجتماع صمیمی ،مانند » کانو ن خانواده « . دیگری به معنای ابزار موسیقیست که نماد همآهنگی زاد ه از تارهاست . بالاخره به منقل آتش گفته میشود . علت هم اینست که آتش، همان تخم زندگی بوده است . چنانکه »کنون« هم که همان واژه کانونست ، به خمره بزرگ پراز دانه های غله گفته میشود . پس قانون، بیان همآهنگی ،زاده از انسانها (= مردم به معنای تخمهای رستاخیزنده اند) است. در انگلیسی و فرانسوی به قانون اساسی constitution،ودر آلمانی Verfassung میگویند . در معانی این دو اصطلاح، میتوان دید که این مجموعه ها در پی چیزی هستند که همه را به هم بپیوندند وآنهارا اجزاء سازنده یك کل سازند . آنچه یك ملت را از نو ، بر بنیاد آزادی برای همه + قانون و داد برای همه + برابری برای همه ، همه را به هم می پیوندد چیست ؟ از یکسو ، اجتماعات موجود در یك ملت را که تاریخ وسرنوشت ، آنهارا در بطن همدیگر ریخته ، چگونه میتوانند باهم ،نظامی بیابند که همکار هم در آفرینش اجتماع و اقتصاد و سیاست واحد بشوند ؟

مسئله مسلط ساختن شریعت و آئین و سنت یك اجتماع، به نام نظم حکومتی ، بر اجتماعات دیگر ، بکلی مطرود است . همه اسلامهای راستینی که میسازند حکایت همان فنریست که با زور ازهم کشیده اند . به محضی که آنرا رها میکنند ، این اسلام راستین ، منقبض میشود ، و به همان حالت اسلام واقعی باز میگردد . نه فقه شیعی را میتوان بر سنی ها تحمیل کرد ،و نه فقه سنی را میتوان برشیعیان تحمیل کرد . اندیشه ساختن اسلامهای راستین یا مسیحیت راستین یا یهودیت راستین ... همه همین ویژگی گوهر ی را دارد . همه فنرهائی هستند که بازور از هم کشیده شده اند و هیچکدام برای واقعیت دادن این آرمانها کار ساز نیستند . فقط سرایت » عمومیت خرد انسانی « است که ارزشهای اخلاقی این ادیان را از تنگناهایشان میرهاند و گستره انسانی وبشری می بخشد . از سوی دیگر ، این آرمانها ، نظم تازه ای را میخواهند ، چون » فرد « ، میخواهد که ارزشی فراسوی بستگیش به اجتماعات داشته باشد . فرد، از این پس ، حق موجودیت خود را فراسوی همه اجتماعات دینی و مذهبی و سیاسی (احزاب) و مکاتب فلسفی و جهان بینی ها میخواهد . فرد، نمیخواهد که در اجتماعات ، از هر شکل و رنگیباشد ، کاملا حل و ذوب شود . بستگیافراد به ادیان و مذاهب و احزاب ، مانند گذشته ، بستگی مطلق و تمام totalنیست . فرد، نمیخواهد در هیچ اجتماع دینی یا حزبی .... حل و ذوب بشود . این برآیند فردیت ، ایجاب نظم ویژه ای میکند . این فرد است که میکوشد کل جامعه را به شکل یك » قرارداد اجتماعی « دریابد و عبارت بندی کند و قانون اساسی را فقط یك قرارد اجتماعی بر پایه » آزادی افراد « میداند. او میخواهد که خودش تازه به تازه ، روی این قرارداد اجتماعی ،تجدید نظر کند . فرد، آزادی وجدان میخواهد ، نه تنهاآزادی انتخاب دین و مکتب و حزب . آزادی در انتخاب دینی میان ادیان ،یا انتخاب میان مکتبی فلسفی یا حزبی ، یك آزادی محدود است، و آزادی فردی را تضمین نمیکند . از این رو ، آزادی وجدان میخواهد . از سوی دیگر ، آرمانهای آزادی و برابری و داد برای

همه ، امکان پیدایش به اجتماعات و سازمانها ی غیر مذهبی و غیر دینی میدهد . پس آنچه را قانون اساسی مینامند ، و آرمان نظم اجتماعات میدانند ، مبادی و اصولی را میاندیشد که چگونه ، همه این گونه اجتماعات (دینی و مذهبی + غیر دینی) و همه افراد را در حیثیت فردیتشان (وقتی از اجتماعات کناره بگیرند) میتواند به هم پیوند دهد ،و باهم ، سازنده و همکار در آفرینش اجتماع مشترك سازد . بخوبی دیده میشود که بسیاری از حکومات ، با آنکه به تقلید ، برای خود ، قانون اساسی کذائی ساخته اند ، در واقع » بدون قانون اساسی « هستند . قانون اساسی ، يك عنوان ونام نیست که وقتی به يك محموعه ای داده شد ، قانون اساسی بشود . دو قانون اساسی که دراین سده در ایران پیدایش یافتند ، فقط ظاهری ازقانون اساسی را داشتند . هرظاهری، در آغاز، میفریبد ، ولی با نومیدی در فریب به ظاهر ،کشش برای یافتن باطن ، پیدایش می یابد . آنچه مسلمست آنست که خمیر مایه این آرمانها (آزادی و برابری و داد برای همه) که ریشه ژرف در فرهنگ ایران دارد، از سر خارشی بر تن و جان و روان ودل همه انداخته است، و هیچ ایرانی را آرام نمیگذارد ، » موجودیت حکومت و نظم « را در ایران در ژرفایش متزلز ل ساخته است. مردم ایران، تشنه نظم آرمانی هستند که در آن، آزادی برای همه باشد ، برابری برای همه باشد ، داد و قانون برای همه باشد. مردم دیگر فریب نامهای دروغین و قول های دروغین را نمیخورند . این خارش ، با فریبها و دروغها و قولهای گول زننده ، با مشتبه سازی حاکمیت ملت با حاکمیت الهی ، تسکین نمی پذیرد ، بلکه بر خارش میافزاید .